

دیتریچ گرهارد^۱

دوره‌بندی در تاریخ^۲

ترجمه: بیتا پوروش^۳

تاریخ به‌خودی‌خود پیوسته و فاقد اجزاست و ذهن ما برای شناسایی تاریخ آن را به دوره‌هایی تقطیع می‌کند. دوره‌بندی عموماً بر سه نوع است: گاه‌شمارانه، تکاملی، ماهوی. دوره‌بندی تاریخ در نزد متألهان بنیادی دینی و کیهان‌شناسانه داشت. دوره‌بندی غیردینی تاریخ، با اندک سابقه‌ای در روم باستان، از زمان رنسانس آغاز شد و اصطلاح «دوره» یا «سده»، به معنای امروزی‌اش، سابقه‌ای کهن‌تر از قرن هجدهم ندارد. بنا بر این، بخش کردن تاریخ به سده‌ها از محصولات متأخر دانش «مدرن» است. حتی استفاده از مفاهیمی چون «مدرن» یا «رنسانس» متضمن نوعی دوره‌بندی است؛ زیرا در یکی، اندیشه دوره‌های کهنه و نو نهفته است و در دیگری، اندیشه دوره خمود و دوره زایش. این‌گونه فاصله گرفتن از اندیشه‌های مسیحی تقسیم تاریخ، در سده هجدهم به اوج رسید. در این زمان بود که اصطلاح «قرون وسطا» به معنایی جدید و متمایز از دوران مدرن (که پیش‌تر به کل دوران پس از یونان و روم باستان اطلاق می‌شد) به کار رفت. از آن پس، آنچه در زیربنای همه اندیشه‌های تاریخی قرار گرفت اندیشه پیشرفت بود. این اندیشه در قرن نوزدهم، به دو صورت در تاریخ‌نگری تجلی یافت: پیشرفت خطی پوزیتیویستها و پیشرفت دیالکتیکی هگل و پیروانش. در هر صورت، پیشرفت به سوی «تمدن» بود؛ از این رو، اندیشه پیشرفت با مفهوم تمدن ملازمت یافت. در اوایل قرن بیستم، دوره‌بندی مبتنی بر واژگان مارکسیست-لنینیستی را، که بر الگوی تاریخ اروپا مبتنی بود، به همه جهان تعمیم دادند. در نیمه قرن بیستم، این اندیشه که با صنعتی‌سازی عصر جدیدی در تاریخ بشر آغاز شده است در میان مورخان و فیلسوفان تاریخ قبول عام یافت. از آن پس نیز مکتبها و سلیقه‌های گوناگونی در دوره‌بندی تاریخ پدید آمده است که همه آنها بر بنیادهای فلسفی متکی است و در این مقاله، به آنها اشاره شده است. مقاله با یادآوری این نکته پایان می‌گیرد که مورخ در عین استفاده از اصطلاحات متداولی چون «قرون وسطا» و «مدرن»

دوره‌بندی تاریخ بر سه نوع است: گاه‌شمارانه، تکاملی، ماهوی. در اروپای قرون وسطا، دوره‌بندی تاریخ ماهیتی هستی‌شناسانه داشت؛ یعنی متألهان دوره‌هایی برای تاریخ قایل می‌شدند که آنها را نه اموری و اعتباری و مقتضای مقام تحلیل، بلکه اموری حقیقی می‌شمردند. دوره‌بندی غیردینی تاریخ از زمان رنسانس آغاز شد و اصطلاحاتی چون «دوره» یا «سده» از قرن هجدهم باب شد. بنا بر این، بخش کردن تاریخ به سده‌ها از محصولات دانش «مدرن» است. حتی استفاده از مفاهیمی چون «مدرن» یا «رنسانس» خود متضمن نوعی دوره‌بندی است؛ زیرا در یکی اندیشه دوره‌های کهنه و نو نهفته است و در دیگری اندیشه دوره خمود و دوره زایش. این‌گونه فاصله گرفتن از اندیشه‌های مسیحی تقسیم تاریخ، در سده هجدهم به اوج رسید. در این زمان بود که اصطلاح «قرون وسطا» به معنایی جدید و متمایز از دوران مدرن (که پیش‌تر به کل دوران پس از یونان و روم باستان اطلاق می‌شد) به کار رفت. از آن پس، آنچه در زیربنای همه اندیشه‌های تاریخی قرار گرفت «اندیشه پیشرفت» بود. این اندیشه در قرن نوزدهم به دو صورت در تاریخ‌نگری تجلی یافت: پیشرفت خطی پوزیتیویستها و پیشرفت دیالکتیکی هگل و پیروانش. در هر صورت، پیشرفت به سوی «تمدن» بود؛ از این رو، اندیشه پیشرفت با مفهوم تمدن ملازمت یافت. در اوایل قرن بیستم، دوره‌بندی مبتنی بر واژگان مارکسیست-لنینیستی را، که بر الگوی تاریخ اروپا مبتنی بود، به همه جهان تعمیم دادند. در نیمه قرن بیستم، این اندیشه که با صنعتی‌سازی عصر جدیدی در تاریخ بشر آغاز شده است در میان مورخان و فیلسوفان تاریخ قبول عام یافت. از آن پس نیز مکتبها و سلیقه‌های گوناگونی در دوره‌بندی تاریخ پدید آمده است که همه آنها بر بنیادهای فلسفی متکی است. به کار بردن اصطلاحات مربوط به دوره‌بندی، مانند «قرون وسطا» و «مدرن»، از ابزارهای تحلیل و بیان مورخ است؛ اما او باید همواره به یاد داشته باشد که این واژه‌ها، و کلاً دوره‌بندی تاریخ، امری اعتباری است و نباید اسیر آنها شد.

در دوره‌بندی تاریخ، نباید اسیر آنها شود.

تاریخ، یعنی زندگی بشر در زمان، پیوسته و نامقطع^(۱) است. اجزای زمان تاریخی محصول ذهن بشر است— تنها بدین روش است که ذهن می‌تواند گذشته را ارزیابی و جایگاه زمان حال را در جریان تاریخ تعیین کند. خصوصاً آنچه «دوره‌بندی تاریخ» می‌خوانند، که موضوع بحث همیشگی تاریخ‌دانان بوده است، لزوماً دربردارنده عنصری اختیاری است و در بیشتر مواقع، تاریخ‌دار می‌نماید؛ زیرا واجد خصوصیت زمان خاستگاه خود است. برترین تاریخ‌دانان به ما هشدار داده‌اند که زندانی واژگان دوره‌بندی و زندانی «برجسبهای اشتباهی که سرانجام ما را درباره محتوا گمراه می‌کنند»^(۲) نشویم و ما را از اینکه «به سلطه نشانه‌ها بر معنای‌شان تن دهیم»^(۳) بر حذر داشته‌اند. به همین دلایل، هویزینگا^(۴) به این نتیجه رسیده است که اصطلاحات بی‌رنگ‌وبو و بی‌خاصیت بهترین خادمان تقسیم زمان تاریخی به دوره‌هایند.

در تقسیم زمان تاریخی، سه دسته یا گونه اصلی می‌توان تشخیص داد؛ گرچه هر سه را می‌توان هم‌زمان به کار برد. نخستین این گونه‌های دوره‌بندی، صرفاً «گاه‌شمارانه» است؛ یعنی [بر اساس] شمارش سده‌ها و سالها (ق.م، م، قبل و بعد از هجرت و غیره). مبدأ این گونه دوره‌بندی— یعنی شروع دوره‌ای (یهودی، مسیحی، اسلامی و غیره)— الهیات تاریخ یا فلسفه تاریخ زیربنای آن دوره‌بندی را آشکار می‌کند. گونه دوم دوره‌بندی از یکی از دو مفهوم اصلی تفکر تاریخی، یعنی تکامل، ناشی شده است. در این گونه دوره‌بندی، به هر دوره چون مرحله‌ای درون تحولی بزرگ‌تر می‌نگرند؛ خواه مربوط به یک ملت، یک تمدن، یا به طور کلی مربوط به تاریخ بشریت باشد. مفاهیم رشد و انحطاط (یا چرخه‌های پیشرفت و پسرفت) ذاتی این گونه دوره‌بندی است.

سومین گونه دوره‌بندی ویژگیهای دیگر مفهوم پایه‌ای تفکر تاریخی، یعنی فردیت تاریخی، را در بر دارد. قایلان به این گونه دوره‌بندی مدعی خلاصه کردن ماهیت هر دوران‌اند؛ و لازمه

این گونه دوره‌بندی این است که هر دوره معنایی در درونش داشته باشد. مقدمه چنین فرضی رویکردی به گذشته است که با «واقع‌گرایی» ارزشهای عینی در مکتب مدرسی شباهت دارد. مورخ باید به‌ویژه در استفاده از این گونه دوره‌بندی، درباره هشدارهایی که ذکر شد هشیار باشد. ای‌بسا اصطلاحاتی که مورخان آنها را به دلایل خارجی پذیرفته بودند، اما بعدها معنای بیگانه از معنای اصلی‌شان یافتند.

در دوران باستان، نه تفسیر تاریخی به دوره‌بندی‌ای منجر شده بود و نه انباشته شدن سالها. تاریخ‌نویسی یونانی عقل‌بنیاد و عمل‌گرا بود؛ بر تحلیلهای سیاسی متمرکز بود و به نگاه ادواری به تاریخ گرایش داشت— همان نگاهی که در روزگار مدرن، مجدداً به دست ماکیاوولی، شاخه‌ای از جریان تفکر تاریخی گردید. زمان برای نیازهای فوری و عملی تعریف شده بود، نه از طریق شمارش سالها در طول دوره‌هایی طولانی.

برخی از محققان برای روم نشانهایی از «دورانی» رسمی، متعلق به زمان بنیان‌گذاری جمهوری روم (۵۱۰ ق.م)، پیدا کرده‌اند؛ با این حال، از آنجا که وقایع‌نویسان سده دوم قبل از میلاد و در امپراتوری روم، مورخانی نظیر لیوی^(۲) گاه‌شماری را «از زمان بنیان‌گذاری شهر»^(۳) یعنی از زمان بنیان‌گذاری اسطوره‌ای شهر رم (۷۵۳ ق.م) معرفی کردند؛ تأثیر آن [دوره‌بندی] محدود شد. محققان اومانیست این نوع تاریخ‌گذاری را احیا کردند و مورخان متخصص در تاریخ روم باستان، این روش را تا اواخر سده نوزدهم ادامه دادند.

متألهان کلیسای صدر مسیحیت، اندیشه کیهان‌شناسانه خلقت جهان را از عهد عتیق [تورات] فراگرفتند؛ و از سده سوم، زنجیره گاه‌شمارانه‌ای از «بدو پیدایش جهان»^(۴) تدوین کردند. آنان «دوره‌های جهان»^(۵) پیش از مسیح را، که در ابتدا شش دوره پانصد ساله فرض می‌شد، صرفاً زمینه‌ساز تجسد مسیح تلقی می‌کردند. این تاریخ‌گذاری با مبدأ خلقت جهان در سده‌های هفدهم و هجدهم جای خود را به B.C. [ق.م]

(1) continuum

(2) Livy
(Titus Livius)
(59/64 B.C.-17
A.D.)

(3) ab urbe
condita

(4) ab exordio
mundi

(5) aetates

(قبل از میلاد مسیح^(۶)) داد.

(6) before Christ

«از سال تجسد سرور ما/ از سال سرور ما»^(۷)

(7) ab incarnatione Domini/anno Domini

(A.D. [م]) برای دوره پس از مسیح — تاریخ‌گذاری‌ای که به تدریج در اوایل قرون وسطا پذیرفته شد — نماینده جهان‌بینی نوین مسیحی

(8) Charlemagne (800-814)

است. تجسد مسیح رویداد اصلی تاریخ است؛

(9) Otto the Great (912-973)

پایان این جهان ناکامل ظهور دوباره مسیح و روز

(10) Quattrocento

رستاخیز خواهد بود. برای این دوره کلی هیچ

(11) Cinquecento

تقسیمات خردی قایل نشده بودند؛ تنها تاریخ قابل

(12) saeculum

ملاحظه «هزاره»، با معنای معادشناسانه‌اش بود. از

(13) saecula saeculorum

جنبه مادی و سیاسی، این عقیده را نظریه «چهار

(14) siècle

امپراتوری»، که در آن امپراتوری روم آخرین

(15) Voltaire (1694-1778)

امپراتوری شمرده می‌شد و ریشه در وحی «کتاب

(16) Rinascita

دانیال نبی» داشت، تکمیل می‌کرد. پایداری روم و

مفهوم «انتقال امپراتوری» (از رومیان به فرانکها از

طریق تاج‌گذاری شارلمانی^(۸)، و بعدها اتوی کبیر^(۹))

اجزای تشکیل‌دهنده جهان‌بینی قرون وسطا بود.

گاه‌شمارهای مربوط به جهان بر پایه این مفاهیم

مسیحی امپراتوری روم بود؛ تاریخهای متعلق به

حوزه‌های غیرجهانی و نیز تاریخچه‌های محلی نیز،

به همین ترتیب، بر چارچوب مسیحی زمان متکی

بود.

هیچ نیازی به تقسیمات عددی مرسوم ما

نبود. بعید است بتوان رد اصطلاحاتی نظیر

«کوآتروچنتو»^(۱۰) یا «چینکوچنتو»^(۱۱) را پیش از

قرن هجدهم یافت. واژه «چنتوریا» (centuria) را،

که در زبان لاتینی باستان و میانه بیگانه بود،

اومانیستها وضع کردند. این واژه در سده‌های

هجدهم و هجدهم در زبان عامیانه به صورت

«سنچری» (century) و [در آلمانی] یاروندرت

(Jahrhundert) راه یافت. این کلمه تا حدودی

جانشین کلمه «سایکولوم»^(۱۲) شد، که دقت کمتری

دارد. سایکولوم — توالی نسلها، یا حتی توالی

بی‌پایان زمان — به دوره‌هایی از جهان و جهان

آخرت مربوط بود (مثلاً در «سایکولا سایکولوروم»^(۱۳) [به معنای «تا ابد»] در آیین عشای ربانی).

عکس این وضع در مورد کلمه «سیکل»^(۱۴) روی داد که مدلولش به بیان اندازه دقیق عددی زمان

(17) medii aevi

(18) Petrarch (1304-1374)

تحول یافت. ولتر^(۱۵) کتاب دوره لویی چهاردهم^۹ را نوشت؛ امروز هم نشریاتی نظیر دوره هفدهم^{۱۰} داریم. بنا بر این، اثبات می‌شود که بخش کردن تاریخ به سده‌ها از محصولات متأخر دانش «مدرن» است.

مفهوم مدرنیته (modernity) مقدم بر این

بخش کردن تاریخ به سده‌ها بوده است. واژه

«مدرنوس» (modernus) در قرون وسطا غریب

نبوده است: آن را خصوصاً در مقابل «آنتیکوس»

(antiquus) به کار می‌بردند که، اگر نه منحصراً،

غالباً به عهد باستان، به عهد پیش از مسیحیت و نیز

به عهد آباء کلیسا دلالت می‌کرد. مدرنوس بیش از

همه به زمان حال ارتباط داشت؛ گاهی فقط در

معنای توصیفی و ختتا به کار می‌رفت و گاهی هم

متضمن ارزیابی مثبت و نیز منفی بود؛ اما هیچ‌گاه

بر تقسیم‌بندی زمان دلالت نمی‌کرد.

نخستین معارضه با برداشت مسیحی استمرار

تاریخ تحت مشیت پروردگار، که در آن به دوره

باستان تنها به منزله مقدمه‌ای برای دوره مسیحی

می‌نگریستند، با رنسانس آغاز شد. اومانیستها خود

را طلایه‌دار عصری جدید تلقی می‌کردند. در

برداشت ایشان از «ریناسکیتا»^(۱۶)، یا باززایی هنر و

ادبیات، فرض بر این بود، و غالباً به صراحت اظهار

می‌شد، که هنر و ادب بعد از دوره باستان دچار

انحطاط شده است. از این لحاظ، دوران واسط [در

میان عهد باستان و عهد رنسانس] را «دوره

میانه»^(۱۷)، عصر بی‌توجهی به ادبیات، و حتی عصر

ظلمت خواندند (پترارک^(۱۸)). مفسران پروتستان

میانه قرن شانزدهم، به دلایلی بسیار متفاوت با

دلایل اومانیستها، دوره کلیسای قرون وسطا را

عصر ظلمت می‌خواندند. حتی جالب‌تر اینکه

اومانیستهای ایتالیایی اندیشه تداوم امپراتوری روم

را یکسره رها کردند. از نظر ایشان، آن امپراتوری

با حمله بربرها از بین رفته بوده است. این تفسیر

سرانجام با احیای نگاه ادواری به تاریخ مربوط شد.

در سده‌های بعد، علاقه شدید به مشاهده تجربی و

به تحلیل پیشینه دولتها و قانون و جامعه، در

نهایت، ناچار، به تضعیف نگاه سنتی به تاریخ، با

منظر معادشناسانه‌اش، منجر شد.

به مدت تقریباً دو قرن، دیدگاه‌های جدید قوت گرفتند، بی‌آنکه دوره‌بندی مسیحی مبتنی بر «دوره‌های جهان» و «امپراتوریه‌ها» را تخطئه کنند. در این زمان، مفاهیم «عالم مسیحیت» و «اروپا» هم‌زیستی داشتند؛ اما از اواسط سده هفدهم، مفهوم «اروپا» غلبه یافت. تا آن زمان، هنوز زنجیره قدیمی تاریخ جهانی^(۱۹) در متون پروتستان و کاتولیک همانند مانده بود. در درون این چارچوب، فضای بیشتری برای تاریخ سیاسی در نظر گرفته شد؛ تاریخ تمدن^(۲۰) و، برخی اوقات، تاریخ تحول ادبی و هنری نیز دوره‌بندی شد.

در آن زمان، تنها یک مفهوم جدید از دوره‌بندی تاریخ جهانی نمایان شد: تمایز میان «آنتیکوس» و «مدرنوس»، که پیش از این پترارک آنها را راجع به دنیای باستان و پس از باستان به کار برده بود، قبول عام یافت. این دوره‌بندی کاملاً غیردینی را که هورنیوس^(۲۱)، مورخ اهل لایدن^(۲۲) [در هلند] (در کتاب کشتی نوح^{۱۱}، ۱۶۶۶) مطرح کرد، در زمان تحویل قرن [هفدهم به هجدهم] با نوشته‌های سلاریوس^(۲۳) آلمانی در اختیار عموم قرار گرفت. گسست نهایی [از دیدگاه‌های پیش از رنسانس] تنها در عصر روشنگری رخ داد. هنگامی که ولتر در میانه سده هجدهم، تلاش کرد فضای خالی باقی‌مانده پس از شارلمانی، در کتاب گفتاری درباره تاریخ جهانی^{۱۲} اثر بوسوئه^(۲۴)، را بر کند، چارچوب مسیحی را که بوسوئه حفظ کرده بود کنار گذاشت.^{۱۳} ولتر در نسخه اصلی کتابش، صراحتاً از «تاریخ مدرن، از زمان انحلال امپراتوری رومیان» صحبت می‌کند. مدرن و نیز «نویر»^(۲۵) [جدید] تا سده نوزدهم غالباً به معنای همه تاریخ اروپا، از زمان پایان یافتن دوره باستان، بود. کرسیهای استادی در کشورهای مختلف، مانند کرسی [فرانسوا] گیزو^(۲۶) درباره «تاریخ مدرن»^(۲۷) در سال ۱۸۱۲ و نیز کرسی [لئوپلد فن] رانکه^(۲۸) درباره «ادوار تاریخ جدید»^(۲۹) (یعنی از زمان امپراتوری متأخر روم) در سال ۱۸۵۴، گواه این امر است. عصر روشنگری برای دوره‌ای از پایان روم

تا احیای یادگیری هیچ نام‌گذاری متداولی نداشت. رماتیکها بودند که برای این سده‌ها، اندیشه جدیدشان درباره فردیت تاریخی را به کار بردند و [در نتیجه]، «دوره میانه»^(۳۰) به «قرون وسطا»^(۳۱) بدل شد. در متون لاتینی تاریخ، اصطلاح «دوره میانه» برای بیش از یک سده به کار می‌رفته است؛ هورنیوس آن را بخشی از تاریخ جدید (مدرن)^(۳۲) کرده و سلاریوس تاریخ جهانی‌اش را تحت عنوان تاریخ جهان از دوران باستان تا دوره میانه و دوره جدید^{۱۴} عرضه کرده بود. لیکن تنها در طول سده نوزدهم بود که «قرون وسطا»^(۳۳) کاملاً از «تاریخ مدرن» جدا شد.

بدین ترتیب، هر دو اصطلاح معنای پیشین خود را از دست دادند: مدرن دیگر تاریخ پس از باستان نبود؛ قرون وسطا هم دیگر صرفاً دوره زوال زبانهای کلاسیک نبود. در زمان مناسب، مورخان حرفه‌ای به وضع کردن اجزای این دوره‌های کلان [پرداختند: باید «اخیر»^(۳۴) و «معاصر»^(۳۵) در پی «مدرن» آورده می‌شد (در تاریخ‌نویسی فرانسوی، «تاریخ معاصر»^(۳۶) به معنای تاریخ از زمان انقلاب فرانسه به بعد است و «تاریخ مدرن»^(۳۷) به معنای دوره پیش از آن). قرون وسطا را، بنا بر گرایش ملی، به اجزایی تقسیم کردند (در فرانسه: «قرون وسطای عالی و نازل»^(۳۸))؛ در آلمان: «قرون وسطای متقدم و متعالی و متأخر»^(۳۹).

معنای جدید این تاریخ، که دیگر کاملاً دنیوی شده بود، هر چه بوده باشد، نه از این اصطلاحات برمی‌آید و نه از تقسیمات به سده‌ها. از آن پس، دو مفهوم بنیادی تاریخ‌نگری تام، یعنی تکامل و فردیت تاریخی، بر دوره‌بندی تأثیر کرد. از آنجا که تاریخ در زمان جریان دارد، آگاهی از آن را نمی‌توان از اندیشه تغییر جدا کرد. زمانی که با جنبش روشنگری، جهان‌بینی مسیحی به جهان‌بینی دنیوی بدل شد، اندیشه پیشرفت در اولویت قرار گرفت؛ شاید برای آنکه حتی مفهوم قدیمی‌تر ادواری رشد و زوال را، با رویشی جدید که از این زوال سر بر کرد، در خود جذب کند. از آن زمان به بعد، دو جریان اصلی در فلسفه تاریخ،

- (19) universal history
- (20) histiria civilis
- (21) Hornius
- (22) Leyden/ Leiden
- (23) Cellarius
- (24) Bossuet (1627-1704)
- (25) Neuer
- (26) François Guizot (1787-1874)
- (27) histoire moderne
- (28) Leopold von Ranke (1795-1886)
- (29) Epochen der Neueren Geschichte
- (30) medium aevum
- (31) Middle Ages/ Mittelalter/ Moyen Age
- (32) historia nova (moderna)
- (33) medieval
- (34) recent
- (35) contemporary
- (36) histoire contemporaine
- (37) histoire moderne
- (38) haut et bas Moyan age
- (39) Früh-, Hoch- und Spätmittelalter

دوره‌بندی تاریخ را تحت تأثیر قرار داده‌اند: جریان پوزیتیویست، که معتقد به پیشرفت خطی است؛ و جریان دیالکتیکی، که قایل به تعارض [در تاریخ] است. اولی که با سن سیمون^(۴۰) آغاز شد، هم با علوم طبیعی پیوندی نزدیک داشت و هم با علوم اجتماعی که در آن زمان در حال تکوین بود. توجه این جریان همان‌قدر به تغییرات جامعه معطوف بود که به پیشرفت تفکر. این جریان در دو مورد به مؤثرترین بیان خود رسید: «قانون مراحل سه‌گانه» تحول تاریخی کنت^(۴۱) - یعنی مراحل خداشناسانه، مابعدطبیعی، تحصیلی یا علمی - و در تفسیر اسپنسر^(۴۲) از تاریخ جهانی به منزله امری که یکپارچگی جامعه در نوع ارتش‌سالارانه را به افتراق در گونه صنعتی سوق داد. فلسفه دیالکتیکی تاریخ را هگل^(۴۳) به این صورت طرح کرد که روح جهانی خود را [در تاریخ] تحقق می‌بخشد. لیکن ماتریالیسم دیالکتیکی مارکس^(۴۴) جوابی حتی بیش از پوزیتیویسم برای سؤالات همواره پرکشش نظام اقتصادی و اجتماعی قرن نوزدهم عرضه می‌کرد.

تأثیر این فلسفه‌های تاریخ بر مفهوم دوره‌ها که مورخان حرفه‌ای تبیین کردند، بسیار با مفهوم قدرتمند «تمدن» مرتبط است. در عصر روشنگری، اندیشه پیشرفت جهان به سوی تمدن جانشین دیدگاه سابق، یعنی دیدگاه مسیحی به تاریخ شده بود. در سده بیستم که محققان در نظام و تاریخ دنیای غیرغربی بیشتر رسوخ کردند، مفهوم «تمدن‌ها» جایگاه خود را در کنار «تمدن» به دست آورد. در نهایت در این زمان، تحت تأثیر علوم اجتماعی، اندیشه کهن مراحل ضروری تحول سیاسی، یعنی جریان نهفته تفکر تاریخی - سیاسی، با مفهوم مراحل ضروری تحول اجتماعی - اقتصادی پیوند خورد. نتیجه این کار تمایل به جهانی کردن اصطلاحاتی بود که از تفسیر تاریخ اروپا حاصل شده بود. این مصادف با زمانی بود که عنصر دیگر تشکیل‌دهنده تاریخ‌نگاری، یعنی مفهوم فردیت، عمیق‌تر ریشه می‌کرد؛ مصادف با زمانی که مورخان تلاش می‌کردند اصطلاحاتی نظیر «قرون وسطا» را، که در گذشته تنها معنایی صوری داشت،

(40) Saint-Simon
(1760-1825)

(41) Auguste Comte
(1798-1857)

(42) Spencer
(1820-1903)

(43) Hegel
(1770-1831)

(44) Marx
(1818-1883)

(45) Engels
(1820-1895)

(46) Sombart

از محتوا بهره‌مند سازند.

رمانتیکها برای مقابله با یکسان شمردن قرون وسطا با «اعصار سیاه»، این دوره را، بدین سبب که دوره وجود سلسله مراتب و جوانمردی و مباحات [به افتخارات] شهری بوده، می‌ستودند. از سوی دیگر، از سالهای پایانی سده نوزدهم، برخی محققان تاریخ را به دوره عمر انسان تشبیه کردند و قرون وسطا را به چشم مرحله میانی عمومی در تحول تمدنها نگریستند. [در نتیجه] اصطلاحاتی نظیر قرون وسطای یونانی یا قرون وسطای روسی وضع شد.

به همین نحو، مراحل نظریه اقتصادی (یا به اصطلاح ماتریالیستی) تاریخ را، که مارکس و انگلس^(۴۵) از تحلیل‌هایشان از تحول اروپایی برگزیده بودند، مورخان مارکسیست-لنینیست آن زمان به همه جهان تعمیم دادند. آنان معتقد بودند که می‌توان شواهد این را که تغییرات پی در پی تابع شیوه‌های تولید است، در تحول نوع بشر در همه جا یافت؛ حتی اگر شکل آنها یکی نباشد: از نظام بدوی قبیله‌ای تا نظام برده‌داری تا نظام فئودالی و، از آنجا، تا سرمایه‌داری بورژواها که سوسیالیسم از پی آن می‌آید. در این روش، نمونه غربی به الگوی عمومی تحول تاریخی تبدیل شده است. گاهی از دو اصطلاح کلیدی در واژگان مارکسیست-لنینیستی، یعنی «فئودالیسم» و «سرمایه‌داری»، مستقلاً برای دوره‌بندی تاریخ اروپا استفاده شده است. فئودالیسم، که نظام اجتماعی-سیاسی و نظامی بسیار مشخصی در امپراتوری کارولنژی و جانشینان آن بود، در سده هجدهم اصطلاحی تقریباً مبهم برای دلالت بر روابط قانونی میان ارباب و رعیت شد.^{۱۵} بدین صورت، این کلمه وارد واژگان تطبیقی گردید. سرانجام مورخان اروپایی سده‌های نهم تا دوازدهم را دوره‌ای معین کردند که شاخصه آن نظام فئودالی است و گاهی آن سده‌ها را «عصر فئودالی» خواندند. دوره رونق مفهوم سرمایه‌داری با مارکس آغاز شد. زومبارت^(۴۶) در کتاب سرمایه‌داری مدرن^{۱۶}، سرمایه‌داری را نظامی اقتصادی دانسته که اختصاصاً غربی است، در اواخر قرون وسطا آغاز شده و در اواخر سده

اواخر قرون وسطا آغاز شده و در اواخر سده نوزدهم به اوج خود رسیده است. مورخان دیگری دو دوره در سرمایه‌داری بازشناخته‌اند: دوره سرمایه‌داری عمدتاً تجاری (سده پانزدهم تا هجدهم)؛ و دوره سرمایه‌داری صنعتی که می‌توان آن را با «عصر ماشین» یکی دانست.

کشف بنیادی مارکس این بود که جنبه جهانی صنعتی‌سازی همه روابط اجتماعی پیشین را نابود یا دگرگون می‌کند. مورخان این جنبه را به طرز روز افزون در حکم مؤلفه اصلی برای دوره‌بندی‌های بعدی «تاریخ مدرن» پذیرفته‌اند. در نگاه امروزی، این امر با دگرگونی سیاسی- اجتماعی ملازمت دارد (که بخشی از آن مقدم بر توسعه صنعتی و بخشی هم‌زمان با آن است). نخستین مظهر این دگرگونی انقلاب فرانسه بوده است: جهت‌گیری به سمت برابری قانونی و به سمت آزادسازی گروه‌های اجتماعی از انزوا و فرمان‌برداری [: دگرگونی اجتماعی] به دموکراسی سیاسی [: دگرگونی سیاسی] منجر شد. همین موضوع مضمون اصلی اثر توکویل^(۳۷) (دموکراسی در آمریکا، ۱۸۳۵-۱۸۴۰) است. در تقابل پرشوری که مقاله ای. ام. ژوکف^(۴۸)، مورخ اهل شوروی، در همایش بین‌المللی تاریخ در استکهلم، در سال ۱۹۶۰،^{۱۸} برانگیخت، ظاهراً تنها در یک موضوع اتفاق نظر وجود داشت: اینکه صنعتی‌سازی و فناوری موجب آغاز عصری جدید شده است که نمی‌توان آن را ذیل «تاریخ مدرن» گنجانند. گویی این دوره نهایی، فارغ از اینکه چه اصطلاحاتی برای نامیدنش برگزینند («تاریخ معاصر»^(۴۹) یا «تاریخ جدید»^(۵۰))، در زمان خود ما به پایان رسیده است— چنان که این معنا از عناوینی مانند *فرورپاشی سیاسی اروپا*^{۱۹}، اثر اچ. هولبرن^(۵۱) (۱۹۵۱)، یا *پایان عصر اروپایی*^{۲۰}، اثر ای. فیشر^(۵۲) (۱۹۴۸)، برمی‌آید و چنان‌که براکلف^(۵۳) در کتاب *درآمدی بر تاریخ معاصر*^{۲۱} (۱۹۶۴) خاطر نشان کرده است. ورود ایالات متحد به جنگ جهانی اول و تأسیس نظام اتحاد جماهیر شوروی در روسیه، سال ۱۹۱۷ را چون نقطه عطفی مشخص می‌کند.

دیگران خردگریزی رایج در زمان تحویل قرن [نوزدهم به بیستم] را گسستی از سنت‌های روشنفکرانه همه گذشته اروپا تلقی کرده‌اند و این سالها را دوره‌ای اساسی در طلایه عصری جدید می‌بینند.

جنبه تکاملی در سایر مفاهیم دوره‌بندی که هدفشان بیشتر نشان دادن هویت متمایز هر دوره بود، کمتر رواج داشت. غالباً کار اخلاف هر دوره این بود که ماهیت دوره پیش از خودشان را، که از آن جدا شده بودند یا حتی آگاهانه به مخالفت با آن برخاسته بودند، به اجمال بیان کنند. آدام اسمیت^(۵۴) «نظام سوداگرانه»^(۵۵) (سوداگری^(۵۶)) را برای سیاست اقتصادی سده‌های هفدهم و هجدهم وضع کرد. «مطلق‌انگاری»^(۵۷) ابداع لیبرال‌های اوایل سده نوزدهم بود که رویکردی نقادانه به نظام حکومتی پیشین داشتند.^{۲۲} پس از آن، این اصطلاحات را مورخان برای توصیف یک دوران به کار بردند؛ در حالی‌که، بنا به ضرورت، بر وجوه خاص [هر دوره] بیش از حد پافشاری می‌کردند و، بنا بر این، مفید بودن این اصطلاحات را زیر سؤال می‌بردند.

اصطلاح «عصر روشنگری» یا «عصر خرد» به علت خصوصیات روشنفکرانه سده هجدهم، کمتر بحث‌انگیز است. لیکن در این مورد نیز مخالفت نسل بعد در اشاعه این اصطلاح، اگر نگوئیم در خلق آن، مؤثر بود. «فلسوف»^{۲۳} های فرانسوی از واژه «تنویر»^(۵۸) درباره دوران خودشان صحبت می‌کردند؛ حتی از آن به «دوره تنویر»^(۵۹) نیز یاد کرده‌اند. لیکن این اصطلاحات به اندازه «ایلو مینیسمو»^(۶۰) [ایتالیایی] و «آفکلارونگ»^(۶۱) [آلمانی] و «عصر روشنگری»^(۶۲) متداول نیست. ظاهراً از میان این اصطلاحات، تنها آن واژه ایتالیایی [ایلو مینیسمو]، که در اوایل سده نوزدهم به وجود آمد، فاقد هر گونه معنای ضمنی توهین‌آمیز است. کانت^(۶۳) در کتاب *روشنگری چیست؟*^{۲۴} (۱۷۸۴)، دوره خود را دوره‌ای خوانده است که انسان در آن می‌تواند، از طریق تسامح دینی، توانایی روشنفکر شدن را به دست آورد؛ و

(47) Tocqueville (1805-1859)

(48) E. M. Zhukov

(49) histoire contemporaine

(50) neuste Geschichte

(51) H. Holborn

(52) E. Fischer

(53) G. Barraclough

(54) Adam Smith (1723-1790)

(55) mercantile system

(56) mercantilism

(57) absolutism

(58) les lumières

(59) le siècle des lumières

(60) illuminismo

(61) Aufklärung

(62) Enlightenment

(63) Kant (1724-1804)

هجدهم از تاریخ مطرح شده بود و چند سالی پیش از کتاب بورکهارت، در ۱۸۵۵، میشله^(۷۸) آن را در روشی کاملاً مشابه، دربارهٔ رنسانس فرانسوی تبیین کرده بود.

در میان مورخان متأخر، به‌ویژه محققان معاصر، بحث پایان‌ناپذیر دربارهٔ ویژگی رنسانس حول سه مسئله متمرکز شد: (۱) آیا رنسانس ایتالیا متضمن گسستگی با قرون وسطاست؟ (۲) آیا رنسانس دورانی در تاریخ اروپاست؟ خصوصاً آیا «رنسانس شمالی» وجود داشته و ارتباط آن با قرون وسطا چه بوده است؟ (سؤال اخیر با کتاب *زوال قرون وسطا*^{۷۷}، اثر هویزینگا در سال ۱۹۱۹، بسیار مبرم شد.) (۳) آیا رنسانس، با استفاده از تعبیر هانس بارون^(۷۶) در جمع‌بندی نظر بورکهارت، «الگو»^(۷۷)ی جهان مدرن شد؟

واضح است که هر تفسیری از رنسانس با ارزیابی هریک از محققان دربارهٔ اصطلاح دیگر دوره‌بندی، یعنی قرون وسطا، پیوندی پیچیده دارد. در واقع، محتوا و محدودیتهای این ابداع نسبتاً تصادفی سالاریوس به مدتی طولانی گره دوره‌بندی تاریخ اروپا بوده است. در آنچه به «دورهٔ مدرن» معروف است، اکثر مورخان به پذیرفتن دو مرز تمایل دارند: یکی در آخر سدهٔ نوزدهم یا آغاز سدهٔ بیستم، زمانی که تاریخ جهانی ماهیت جدیدی است که از تاریخ اروپایی حاصل شده است؛ مرز پیش‌تر از آن، در گذر از سدهٔ هفدهم به سدهٔ هجدهم است،^{۷۸} یعنی در زمان انقلاب فرانسه. لیکن دربارهٔ دورهٔ پیش از آن و رابطه‌اش با آنچه «قرون وسطا»^{۷۹}یش می‌خوانند چه می‌توان گفت؟ چنانچه مفهوم دوره‌ای میانی را بتوان پذیرفت، هم آغاز و هم پایان آن مشکل ایجاد می‌کند.

پس از آنکه هانری پیران^(۷۸)، در کتاب محمد و شارلمانی^{۷۹} (۱۹۹۲، ۱۹۳۷)، اظهار داشت که جدایی تمدن مدیترانه‌ای به علت رشد اسلام در حدود سال ۷۰۰م، دیر اتفاق افتاد، گذر از عصر باستان به تمدن «اروپایی» که دربرگیرندهٔ انتقال از اروپای مدیترانه‌ای به اروپای غربی و مرکزی است، وجههٔ جدیدی گرفت. نظریهٔ پیران، که عمدتاً بر

از این رو، آن دوره «عصر روشنگری»^(۶۴) است. اما واژهٔ منفی «روشن‌نمایی»^(۶۵) (یعنی توضیح دادن آنچه توضیح دادنی نیست) که رمانتیکها مطرح کردند، واژهٔ «آفکلارونگ» را پس زد. مدتی گذشت تا به تدریج صورت مثبت‌تر «روشنگری» پا گرفت. به نظر می‌رسد هنگامی که این اصطلاح آلمانی را اخذ و به «روشنگری»^(۶۶) ترجمه کردند، روند مشابهی در زبان انگلیسی در کار بوده است.

کما بیش چنین تغییر شکلی را می‌توان در اصطلاح «باروک»^(۶۷) نیز پی گرفت. این کلمه در اصل، ماهیتی توهین‌آمیز داشت؛ اما ولفلین^(۶۸) از آن در بیان دورهٔ پس از رنسانس در تاریخ هنر استفاده کرد.^{۷۵} در آن زمان، این اصطلاح هنوز اصطلاحی عام بود؛ ولفلین مطالعهٔ باروک در دوران باستان را نیز مبتکرانه در آن گنجانید. اخیراً کارل یواخیم فریدریش^(۶۹) بیشتر سدهٔ هفدهم، را در همهٔ نمودهایش، از کشورداری تا اپرا، تحت عنوان *عصر باروک*: ۱۶۱۰-۱۶۶۰ (۱۹۵۲) تحلیل کرده است.

اصیل‌ترین محصول رئالیسم تاریخی، یعنی نتیجهٔ تلاش برای نفوذ در ماهیت هر دوران، همانا «رنسانس» است. با این حال، به ندرت اصطلاحی بحث‌انگیزتر از این بوده است. اومانیستهای ایتالیایی آگاه بودند که در دورانی زندگی می‌کنند که هنر و ادبیات احیا شده است. مسیری را که از این نگرش آغاز شد و از مفاهیم محدود «نوزایی در هنر»^(۷۰) (وازاری^(۷۱)، ۱۵۵۰) و «رنسانس در ادبیات» (پیر بل^(۷۲)، ۱۶۹۳) گذشت تا در اواسط سدهٔ نوزدهم به «رنسانس» به منزلهٔ دوره‌ای معین رسید، والیس کی. فرگوسن^(۷۳) دنبال کرده است. با کتاب *فرهنگ رنسانس در ایتالیا*^{۷۴} (۱۸۶۰)، اثر یاکوب بورکهارت^(۷۴)، تصویری از سدهٔ چهاردهم تا شانزدهم ایتالیا ارائه شد که از آن پس، طرز نگرش ما به رنسانس را به منزلهٔ دوره تعیین کرد. در همان زمان، بورکهارت «کشف جهان و انسان» را بخش اصلی کار خود قرار داد. گویی او بدین طریق، برای رنسانس ایتالیا مکانی در تحول تفکر اروپایی قایل شد. این قول پیش‌تر در تفاسیر سدهٔ

(64) Zeitalter der Aufklärung

(65) Aufklärerei

(66) Enlightenment

(67) Baroque

(68) Wölfflin (1864-1945)

(69) Carl Joachim Friedrich

(70) rinascita dell'arte

(71) Vasari (1511-1574)

(72) Pierre Bayle (1947-1706)

(73) Wallace K. Ferguson

(74) Jacob Burckhardt (1818-1897)

(75) Michelet (1798-1874)

(76) Hans Baron

(77) prototype

(78) Henri Pirenne

پایه شواهد بحث‌انگیز درباره از بین رفتن بازرگانی استوار بود، در کل پذیرفته نشد؛ لیکن به این ادراک بالنده کمک کرد که در «قرون وسطای اولیه» (که گاهی مشخصاً از آن به «اعصار سیاه» یاد می‌کنند)، بیزانس، و بعدها جهان اسلام، به میزان زیادی در قدرت و جذابیت از مغرب‌زمین جلوتر بودند؛ حتی در زمان امپراتوری کارولنژی. ساختن اروپا^{۳۰} (۱۹۳۲) از کریستوفر داوسن^(۷۹) که تا حدود سال ۱۰۰۰م را بررسی کرده، و *بیداری اروپا*^{۳۱} (۱۹۶۸)، از فیلیپ وولف^(۸۰) (۱۹۶۸) که به دوره شارلمانی تا آبلار^(۸۱)، یعنی از اواخر سده هشتم تا اوایل سده دوازدهم، پرداخته، عناوین نمونه‌ای از دانش اخیر است. این آثار نشان درک این است که اروپا پیش از تولد، دوره جنینی طولانی‌ای داشته است. از سوی دیگر، این نمونه‌ای روشن‌گر است که آر. دبلیو. ساژرن^(۸۲)، که دوران تأثیرگذار سده‌های یازدهم و دوازدهم را به عمیق‌ترین شیوه تحلیل کرده، کتابش را *ساختن قرون وسطا*^{۳۲} نامیده است. او قرون وسطا را با نظم اجتماعی-سیاسی اروپا و تفکر دینی و قانونی زیربنایی آن که، هر دو در سده‌های یازدهم و دوازدهم میلادی متبلور شد، یکسان می‌شمارد. *رنسانس سده دوازدهم*^{۳۳} (۱۹۲۷)، از سی. اچ. هسکینز^(۸۳)، سهمی تعیین‌کننده در این تبلور ایفا کرد. وجوه بنیادی نهادها و ساختار جامعه [در قرون وسطا] کاملاً تا «دوره پیش از انقلاب فرانسه»^(۸۴) (سده هجدهم) ادامه یافت. به همین دلیل، برخی محققان، از جمله نویسنده این مقاله، در این بحث کرده‌اند که چنانچه بر تداوم در طول دوره‌ای طولانی از زمان اصرار ورزیم— یعنی همان «دوره دراز»^(۸۵) که فرنان برودل^(۸۶) بر ویژگی مشکل‌سازش تأکید کرده است^{۳۴}— دست‌کم باید اصطلاح عارضی «قرون وسطا» را با مفهوم «نظام قدیمی اروپایی»^(۸۷) جانشین کنیم. پایان این دوره، همان بخش نخست دوره معروف به «مدرن»، یعنی گذر از سده هفدهم به سده هجدهم خواهد بود. چنین تفسیری بر پایه این فرض است که نهادها، از جمله برنامه‌های آموزشی (که در این مورد آموزش فلسفه ارسطویی

را نیز شامل می‌شود) و ساختار جامعه همان ستون اصلی هر تمدن است. چنین تفسیری که در آن، رویکردی «رنالیستی» فرض قرار می‌گیرد، بیشتر درگیر فردیت تاریخی است تا تکامل، بیشتر درگیر «چستی» است تا «چرایی».

اخیراً پرسش از «مدرنیته» با عنایت به مشکل اصلی در ظهور جامعه «جدید» از زمان سده هجدهم، مجدداً مطرح شده است: در مبحث معروف وبر^(۸۸) درباره رابطه مذهب پروتستان و نظام سرمایه‌داری دوباره تدقیق کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که جریان «ضد اصلاحات»^(۸۹) در ایجاد وقفه در پیشرفت نظام سرمایه‌داری بسیار مؤثر بوده است. شایستگی‌های این فرضیه هر چه باشد، به نظر می‌رسد که همراه با این سؤال مربوط به تکامل که «چرا هنوز نه؟» — سؤالی که بحث جاری درباره خاستگاه‌های انقلاب صنعتی را نیز در سیطره گرفته است— تحلیلی از نهادها و نگرش‌های پایدار نیز ضروری است. چنین تحلیلی خصلت‌های ساختاری و مفهومی موجود در سده هفدهم را، که سابقه‌اش در همان زمانی است که به «قرون وسطا» معروف است، آشکار می‌کند. چنانچه نتوانیم اصطلاحات اصلی سنتی دوره‌بندی در تاریخ اروپا، یعنی «سده‌های میانه» و «مدرن»، را مهار کنیم، باری باید به یاد داشته باشیم که این واژه‌ها در اصل بی‌محتوا بوده‌اند و باید آنها را، به تعبیر هویزینگا، تا حد امکان بی‌رنگ‌وبو و خنثا نگاه داریم. □

منابع و مراجع

- Barraclough, A. G. "Medium Aevum: Some Reflections on Mediaeval History and on the Term 'The Middle Ages'", in *History in a Changing World*, Oxford, 1956.
- Barraclough, G. *An Introduction to Contemporary History*, 1964.
- Bloch, Marc. *Apologie pour l'histoire*.
- Burckhardt, Jacob. *Kultur der Renaissance in Italien*, 1860.

(79) Christopher Dawson

(80) Philippe Wolff

(81) Abélard

(82) R. W. Southern

(83) C. H. Haskins

(84) ancient régime

(85) longue durée

(86) Fernand Braudel

(87) Old European Order

(88) Max Weber (1864-1920)

(89) Counter-Reformation

¹ Dietrich Moritz Fritz Gerhard

دیتریش موریتز فریتز گرهارد، مورخ آمریکایی آلمانی‌تبار، در سال ۱۸۹۶ در برلین به دنیا آمد و در ۱۹۸۵ در کنستاتز آلمان درگذشت. او محقق و استاد تاریخ، خصوصاً تاریخ اجتماعی اروپای غربی و روسیه و ایالات متحد آمریکا و آخرین سمتش استاد بازنشسته مدعو در دانشگاه واشنگتن در سنت‌لوئیس بود. — و.
این مقاله ترجمه‌ای است از:

Dietrich Gerhard, "Periodization in History", in Philip P. Wiener (ed.), *Dictionary of the History of Ideas*, vol. III, pp. 476-481.

³ bpourvash@gmail.com

⁴ Marc Bloch, *Apologie pour l'histoire*, ch, IV, part 3.

⁵ Fernand Braudel, *Annales*, p.70.

⁶ Huizinga, *Task*, part 5.

^۷ در لغت به معنای سالهای ۱۴۰۰ (قرن پانزدهم)؛ اصطلاحاً یعنی مجموعه رویدادها و جنبشهای فرهنگی و هنری‌ای که در طی قرن پانزدهم در ایتالیا واقع شد. این مدت دوره اصلی رنسانس آغازین است. — و.

^۸ در لغت به معنای سالهای ۱۵۰۰ (قرن شانزدهم)؛ اصطلاحاً یعنی مجموعه رویدادها و جنبشهای فرهنگی و هنری‌ای که در طی قرن شانزدهم در ایتالیا واقع شد. چون این مدت مقارن اوج دوره رنسانس است، واژه چینیکوچتو مترادف رنسانس است.

⁹ *Le Siècle de Louis XIV.*

¹⁰ *XVII e Siècle*

¹¹ *Arca Noae*

¹² *Discours sur l'histoire universelle*

¹³ W.Kaegi, *Jacob Burckhardt*, vol.3, ch. VIII.

¹⁴ *Historia universalis, in antiquam et medii aevi ac novam divisa*

¹⁵ O. Brunner, *Historical Background.*

¹⁶ *Der Moderne Kapitalismus*

¹⁷ *De la démocratie en Amérique*

¹⁸ The International Historical Congress at Stockholm, 1960.

¹⁹ *The Political Collapse of Europe*

²⁰ *The Passing of the European Age*

²¹ *An Introduction to Contemporary History*

²² S. Skalweit, *Historische Zeitschrift*, p.65.

²³ philosophe

این اصطلاح خصوصاً راجع به ادیبان و دانشمندان و متفکران فرانسوی قرن هجدهم به کار می‌رود که، به رغم اختلاف رأی، در اعتقاد راسخ به قیادت عقل و کارایی آن اتفاق نظر داشتند. — و.

²⁴ *Was ist Aufklärung?*

²⁵ Wölfflin, *Renaissance und Barock.*

²⁶ *Kultur der Renaissance in Italian*

²⁷ *Waning of the Middle Ages*

²⁸ Paul Hazard, *Crise de la Conscience Européenne.*

²⁹ *Mahomet et Charlemagne*

³⁰ *The Making of Europe*

³¹ *The Awakening of Europe*

³² *The Making of the Middle Ages*

³³ *The Renaissance of the Twelfth Century*

³⁴ *Annales*, 1958

^{۳۵} در تاریخ مسیحیت، به تلاشهای کلیسای رم در قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم در برابر اصلاح دینی پروتستان و نیز نوگرایی درون کاتولیک «ضد اصلاحات» می‌گویند. — و.

• Bossuet, Jacques. *Discours sur L'histoire universelle.*

• Braudel, *Annales.*

• Brunner, O. *Historical Background*, Cambridge, 1961.

• Cellarius. *Historia Universalis, in antiquam et medii aevi ac novam divisa*, Jena, 1696.

• Fischer, E. *The Passing of the European Age*, 1948.

• Friedrich, Carl Joachim. *The Age of the Baroque: 1610-1660*, 1952.

• Guizot, François. *histoire moderne*, 1812.

• Hazard, Paul. *Crise de la Conscience Européenne*, 1935.

• Holborn, H. *The Political Collapse of Europe*, 1951.

• Horinus, *Arca Noae.*

• Huizinga, J. "Het Problem der Renaissance", in *Verzamelde Werken*, vol.4, Haarlem, 1949, transl. as "The Problem of the Renaissance", in *Men and Ideas*, New York, 1959.

• Huizinga, *Task.*

• Kaegi, W. *Jacob Burckhardt*, vol.3, Basel, 1956.

• Kant, Immanuel. *Was ist Aufklärung?*, 1784.

• Mommsen, T. E. "Petraarch's Coneception of the Dark Ages", in *Medieval and Renaissance Studies*, New York, 1959.

• Panofsky, E. *Renaissance and Renascences in Western Art*, Stockholm, 1960.

• Ranke Leopold von. *Epochen der Neueren Geschichte*, 1854.

• Skalweit, S. *Historische Zeitschrift*, 1957.

• Sombart. *Der Moderne Kapitalismus*

• Tocqueville, Alexis. *De la démocratie en Amérique*, 1835-1840.

• Voltaire, François. *Le Siècle de Louis XIV.*

• Wölfflin, Heinrich. *Renaissance und barok*, 1888.